

تفسیر تطبیقی آیه نور

اکبر محمودی*

چکیده

مراد اصلی از «نور» در آیه شریفه نور، به قرینه فراز «یهدی الله لنوره من یشاء» و با استفاده از روایات، هدایت است و معانی دیگری که برای آن ذکر شده، فرعی و در راستای همین معنا است. هدف خدای متعال از ذکر «مشکاة»، «مصباح» و «زجاجه» با معانی فراوانی که برای آن‌ها ذکر شده، در این آیه، آن است که یک چراغدان و چراغی به همراه یک حباب را برای مخلوقاتش، تمثیل بزند تا چگونگی نوردهی خود را برای آن‌ها به صورت یک مثال ملموس، توضیح دهد، همچنانکه این نکته از فراز «یضربُ اللهُ الأمثالَ لِلنَّاسِ» فهمیده می‌شود. فرازهای «کأنها کوکب درّی»، «یوقد من شجرة مبارکه لا شرقیه و لا غربیه»، «یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار» و «نور علی نور» برای نشان دادن شدت روشنایی آن چراغ و چراغدان است. از فراز «یهدی الله لنوره من یشاء» که نورش به افراد خاصی اختصاص داده و با توجه به فراز اول آیه که نور را به آسمان‌ها و زمین اضافه کرده، فهمیده می‌شود که خدای سبحان، دو نور عام و خاص دارد.

واژگان کلیدی

آیه نور، آیه ۳۵ نور، آیات متشابه، تفسیر تطبیقی.

mahmoodiakbar24@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۹۵/۱/۱۸

*. دانش‌آموخته دکتری قرآن و متون اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.
تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۱۴

طرح مسئله

خدای متعال در آیه نور می‌فرماید:

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ نِ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ نِ
الزُّجَاجَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (نور / ۳۵)

خدا، نور آسمان‌ها و زمین است و مثل نور وی، مانند نور چراغدانی است که در آن، چراغی (پرفروغ) است. آن چراغ در حبیبی قرار دارد، حبیبی شفاف و درخشنده، همانند یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی، (روغنش آن چنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش، شعله‌ور شود، نوری است بر فراز نوری و خدا، هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند و خدا به هر چیزی دانا است.

ساخت زبانی این آیه، استعاری و نمادین است، بدان صورت که تمثیل نور را پیچیده‌ترین مثل قرآنی شمرده‌اند. رمزگشایی از نمادهای تمثیل نور، مانند چراغ، چراغدان، آبگینه و زیتون، از بارزترین مصادیق تدریس قرآن و از بایسته‌های معرفتی وحی باوری است. مقاله حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که تفسیر نمادهای تمثیل در آیه شریفه نور از مفسران فریقین چیست؟

معنای نور در «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

«نور» کلمه‌ای عربی است که به معنای روشنایی، چیزی که به دیدن کمک می‌کند، اضطراب و اندکی ثبات و سرعت حرکت، تحقق و ظهور در موجودات از عوالم با طبقات متنوعش و در هر طبقه به حسبش و ... آمده است. (فیومی، ۱۴۰۵: ۲ / ۶۲۹؛ فراهیدی، ۱۴۱۴: ۳ / ۱۸۵۱؛ جوهری، ۱۴۰۷: ۲ / ۸۳۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۲۷؛ رازی، ۱۳۸۷: ۹۷۹ و مصطفوی، ۱۳۷۱، ذیل واژه نور)

بنابراین، می‌توان از معنای ذکر شده برای «نور»، به این نتیجه رسید که معنای اصلی آن، روشنایی است

و دیگر معنای ذکر شده هم در راستای همین معنا هستند.

پیرامون مراد از «نور»، در تفاسیر، دیدگاه‌هایی ذکر شده است.

۱. مراد، نور خدا است، از آن جهت که نور عامی که هر چیزی از آن نور می‌گیرد، از او روشن می‌شود و آن، مساوی با وجود هر چیزی بوده و ظهورش در نفسش و برای غیرش است و آن، همان رحمت عام است. (طباطبایی، ۱۴۲۲: ۱۵ / ۱۲۳)

۲. خدا، صاحب نور آسمان‌ها و زمین است. (زمخشری، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۳۴؛ طبرسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۴۸)

۳. خداوند در آسمان و زمینش، واحد است و فرد، نور نامیده می‌شود. (مازندرانی، ۱۴۲۹: ۱ / ۳۵۵)

۴. هدایت‌کننده اهل آسمان‌ها و زمین به آن چه مصلحت آنها است، چنان‌که از ابن عباس (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۲؛ طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۸) و انس (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۶) نقل شده است.

۵. روشن‌کننده آسمان‌ها و زمین با خورشید، ماه و ستارگان، همان‌گونه که از حسن و ابو عالیه (طبرسی، ۱۳۸۸: ۴ / ۱۸۱؛ طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۶) و ضحاک (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۸) و ابن عباس (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۶) نقل شده است.

۶. زینت‌دهنده آسمان‌ها به‌وسیله فرشتگان و زینت‌دهنده زمین به‌وسیله پیامبران و دانشمندان، چنان‌که از ابی بن کعب نقل شده است. (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۸)

۷. زینت‌دهنده آسمان‌ها به‌وسیله ستارگان و زینت‌دهنده زمین به‌وسیله گیاه و آب‌ها و روشن‌کننده قلب‌های اهل آسمان‌ها و زمین از فرشتگان و مؤمنین. (مصری، ۱۴۲۴: ۱۲ / ۱۹)

۸. اداره‌کننده امور آسمان‌ها و زمین، چنان‌که از ابن عباس، زجاج و مجاهد نقل شده است. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۲؛ مازندرانی، ۱۴۲۹: ۱ / ۳۵۴)

۹. با نور خدا، آسمان و زمین روشن هستند، (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۳) چنان‌که از سدی نقل شده است. (مازندرانی، ۱۴۲۹: ۱ / ۳۵۴)

۱. به‌وسیله خدا، اشیاء به‌وجود آمده‌اند، چنان‌که از ضحاک نقل شده است. (مازندرانی، ۱۴۲۹: ۱ / ۳۵۴)

۱۱. خدا قوام آسمان‌ها و زمین است و نظام آنها از خدا است. (قرطبی، ۱۴۳۳: ۶ / ۲۳۴؛ سیوطی، ۱۳۸۶: ۱۸ / ۱۰۴)

۱۲. همه این معانی درست بوده و مفهوم آیه، باز هم گسترده‌تر از این است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۴ / ۵۰۴)

در قرآن، از چند چیز به‌عنوان «نور» یاد شده است:

۱. قرآن؛ خدا می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (مائده / ۱۵)؛ از سوی خدا، نور و کتاب آشکاری برای شما آمد» و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف / ۱۵۷)؛ کسانی که پیروی از نوری می‌کنند که با پیامبر نازل شده، آنها رستگاران هستند».

۲. ایمان؛ خدا می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (بقره / ۲۵۷)؛ خدا، ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌ها (ی شرک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهبری می‌کند».

۳. هدایت الهی و روشن بینی؛ خدا می‌فرماید: «أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنُ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا (انعام / ۱۲۲)؛ آیا کسی که مرده بوده و ما او را زنده کردیم و نور هدایت برای وی قرار دادیم که در پرتو آن، بتواند در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن، خارج نگردد؟»

۴. آیین اسلام؛ خدا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالنُّورِ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (توبه / ۳۲)؛ خدا، ابا دارد جز از این که نور (اسلام) را کامل کند، هر چند کافران نخواهند».

۵. شخص پیامبر اکرم ﷺ؛ خدا می‌فرماید: «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّبِينًا (احزاب / ۴۶)؛ ما تو را دعوت‌کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نوربخش».

در مورد «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» از امام باقر، امام رضا و امام هادی علیهم‌السلام، نقل شده که به معنای هدایت اهل آسمان و زمین است. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۱۵، ۸ / ۳۸۰؛ صدوق، ۱۳۵۷: ۱۵۵؛ طبرسی، بی تا: ۲ / ۴۵۰)

شاید بتوان به قرینه فراز «یهدی الله لنوره من یشاء» و به کمک این روایات، گفت: مراد اصلی از واژه «نور» در این آیه، هدایت است و معانی دیگری که برای آن ذکر شده، فرعی بوده و به هدایت برمی‌گردد.

علت اضافه نور به سماوات و ارض

در وجه این که چرا «نور» به آسمان‌ها و زمین اضافه شده، دیدگاه‌هایی ذکر شده است.

۱. آسمان و زمین، مقر معروف برای مکلفین محتاج به چیزی که آنها را به ایمان و معرفت دلالت و هدایت کند، است. (آلوسی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۸۷)

۲. اهل آسمان‌ها و زمین از نور خدا نور می‌گیرند. (طبرسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۴۸)

۳. دلالت بر این دارد که نوردهی و اشراق خدا عمومیت داشته و همه چیز و همه کس را شامل می‌شود. (طبرسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۴۸)

شاید دلیل این که «نور» به آسمان‌ها و زمین اضافه شده، این باشد که مقصود خدا از آسمان‌ها و زمین، همه مخلوقات غیر از خدا بوده است و آیه می‌خواهد بفهماند که نور همه موجودات (با همه آن معانی‌ای که برای نور ذکر شده) از سوی خدای جهانیان است و بدون او، نوری وجود نخواهد داشت.

مرجع ضمیر و مراد از نور در «مثل نوره»

پیرامون مرجع ضمیر «هاء» و مراد از «نور» در «مثل نوره» دیدگاه‌هایی ذکر شده است:

۱. ضمیر به محمد ﷺ برمی‌گردد، همچنان که به‌عنوان یک قول، نقل شده است. (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷)
۲. ضمیر به خدا برمی‌گردد و ظاهرش، اضافه لامیه است و مراد، وصف نوری که خداوند است، نیست؛ بلکه مراد، نور مستعاری است که خدا افاضه می‌کند و آن، نور عام مستعاری که هر چیزی را به‌وسیله آن، ظاهر می‌کند که همان وجودی که همه چیزها از آن کسب فیض می‌کنند و به آن متصف می‌شوند، نیست؛ زیرا خدا بعد از تتمیم مثل، می‌فرماید: «یهدی الله لنوره من یشاء» و اگر آن، نور عام بود، تنها برخی چیزها به آن اختصاص پیدا نمی‌کرد، پس آن، نور ایمان و معرفت است. (طباطبایی، ۱۴۲۲: ۱۵ / ۱۲۳)
۳. ضمیر به مؤمن برمی‌گردد و مراد، نور خدا است که با آن، مؤمنین را هدایت می‌کند و آن ایمان در قلب‌های آنها است، چنان که از ابی بن کعب و ضحاک نقل شده است. (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷؛ طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۹)
۴. ضمیر به مؤمن برمی‌گردد و مراد از نور، نوری است که در قلب مؤمن با هدایت خدا است، چنان که از ابی بن کعب و ضحاک نقل شده است. (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷)
۵. ضمیر، به «من آمن به» برمی‌گردد، چنان که از ابی بن کعب نقل شده است. (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۹)
۶. ضمیر به خدا برمی‌گردد و مراد، نور خدا در قلب مؤمن است. (مصری، ۱۴۲۴: ۱۲ / ۱۹)
۷. ضمیر به خدا برمی‌گردد و مراد از نور، هدایت خدا در قلب مؤمن است، چنان که از ابن عباس نقل شده است. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۴ و ۱۶۶؛ طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷)
۸. ضمیر به خدا برمی‌گردد و مراد از نور خدا، همان قرآن در قلب مؤمن است، چنان که از حسن، ابن عباس، زید بن اسلم و ابن زید نقل شده است. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۵؛ طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷؛ طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۹)
۹. ضمیر به خدا برمی‌گردد و مراد از نور، محمد است که خدا، وی را به نفس خودش نسبت داده به‌خاطر تشریف وی، چنان که از کعب و سعید بن جبیر نقل شده است. (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷؛ طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۹)
۱۰. مراد، ادله دال بر توحید و عدل خدا است که در ظهور و وضوح، مانند نور است، چنان که از ابی مسلم نقل شده است. (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۹)
۱۱. ضمیر به خدا برمی‌گردد و مراد از نور، طاعت خدا است؛ یعنی مثل طاعت خدا در قلب مؤمن، چنان که از ابن عباس در یک روایتی نقل شده است. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۶؛ طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷؛ طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۹)

۱۲. ضمیر به خدا برمی‌گردد و مراد از نور خدا، عبارت است از کتابش یا دینی که اختیار کرده است؛ یعنی مانند آن در روشن کردن عقول هدایت شدگان. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۱۸۷)

۱۳. ضمیر به خدا برمی‌گردد و مراد از نور خدا، ادله عقلی و سمعی در آسمان‌ها و زمین است که به وسیله آنها، خدا، هر کس را که خواهد، به آن چه صلاحش است، هدایت می‌کند، چنان که از ابو مسلم حکایت شده است. (آلوسی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۸۸)

۱۴. ضمیر به خدا برمی‌گردد و منظور از نور خدا، دلایلی است که خدا در قلب مؤمن می‌گذارد و «نور» به «الله»، اضافه شده است؛ زیرا خدا، مثبت دلالت و مبین و واضح دلالت است. (قرطبی، ۱۴۳۳: ۶ / ۲۳۴)

۱۵. ضمیر به قرآن برمی‌گردد و مراد، نور قرآن است، چنان که از ابن زید نقل شده است. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۷)

۱۶. آیه، شایستگی همه این معانی را دارد. (مصری، ۱۴۲۴: ۱۲ / ۲۶)

طبق سیاق آیه، ضمیر «هاء» به خدا برمی‌گردد و مراد از «نور»، همان نوری است که در فراز قبل از آن، ذکر شده است. خداوند در صدد این است که همان نوری را که در فراز گذشته، ذکر نموده است، با یک مثال زیبا، توضیح دهد.

در مورد «مثل نوره» چند تأویل ذکر شده است:

۱. مراد از نور، محمد ﷺ است، چنان که از امام باقر علیه السلام روایت شده است. (صفار، ۱۴۰۴: ۲۹۴)

منظور نور محمد ﷺ هنگامی که در صلب پدرش بود، است. (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۲)

تأویلاتی که ذکر شده، از باب ذکر مصداق بوده و در صورت پذیرش روایت، می‌توان بدان تمسک کرد.

معناشناسی «مشکاه»

«مشکاه» بر وزن «مِفعال»، از ریشه شکی، یشکو و اسم آلت است. «مشکاه» در لغت، به معنای دایره کوچکی در دیوار به اندازه چراغ که بدون منفذ است (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۲ / ۹۳۸، ذیل واژه شکو)، چراغی که منفذ ندارد، چنان که از فراء نقل شده (جوهری، ۱۴۰۷: ۶ / ۲۳۹۵، ذیل واژه شکو) و محل سراج که مصباح در آن قرار داده می‌شود، پس مشکات و اطراف و محیطش، با نور مصباح، نور می‌گیرند و روشنایی می‌دهند. (مصطفوی، ۱۳۷۱: ۱۲ / ۲۸۸)

حاصل آنکه، مراد از «مشکاه» چراغدان یا چراغ است و اگر چراغدان هم چراغ به حساب آید، چنان که این گونه است، می‌توان گفت: مراد از «مشکاه»، به طور کلی، چراغ است.

در تفاسیر نیز «مشکاه» به معنای چراغ، چنان که از ابن عمر، سعید بن عیاض و حسن نقل شده

است (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۷)، چراغی در طاقچه که زجاجه‌ای بر آن قرار داده می‌شود و مصباح، پشت آن زجاجه است و چراغ، باب آخر است که مصباح در آن قرار داده می‌شود. (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۹)، چراغ در دیوار که منفذی به خارج نداشته باشد. (زمخشری، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۳۴؛ رازی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۳۶؛ طبرسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۴۸؛ سیوطی، ۱۳۸۶: ۱۸ / ۱۰۵) چنان‌که قول مشهور نیز هست (رازی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۳۶)، عمود (میله استوانه‌ای توخالی) قندیل که در آن فتیله بوده و مانند چراغ است، چنان‌که به‌عنوان یک قولی، نقل شده (بیضاوی، ۱۴۲۱: ۲ / ۴۹۸؛ طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷؛ طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۹)، چراغ ایستاده‌ای که در وسط قندیل است و در آن، فتیله داخل می‌شود، چنان‌که از ابن عباس، ابوموسی اشعری، مجاهد و نقل شده (رازی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۳۶)، چراغی که منفذی ندارد (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۷)، چنان‌که از ابن عباس نقل شده (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷)، چوب قندیل از زجاجه‌ای که در آن، فتیله قرار داده می‌شود، چنان‌که از زجاج نقل شده (رازی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۳۶)، قندیل، چنان‌که از مجاهد نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۷؛ طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۹)، زنجیرهایی که قندیل به وسیله آن، آویزان می‌شود، چنان‌که از ضحاک (رازی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۳۶) و مجاهد (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۷) نقل شده، چراغ اتاق، چنان‌که از ابن عباس نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۵)، جایگاه فتیله، چنان‌که از ابن عباس و ابن زید نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۵ و ۱۶۷) و مکان تهی که در داخل قندیل (چراغ) است، چنان‌که از مجاهد نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۷) آمده است.

هر چند معانی و قیود متفاوتی برای «مشکاه» ذکر شده است، اما مقصود چراغی است که در اتاق از آن استفاده می‌شود.

به لحاظ تأویل، «مشکاه» به معنای علم، چنان‌که از امام باقر علیه السلام روایت شده (کوفی، ۱۴۱۰: ۲۸۱)، قلب پیامبر صلی الله علیه و آله، همان‌گونه که از امام باقر علیه السلام روایت شده (کوفی، ۱۴۱۰: ۲۸۲)، فاطمه علیها السلام، چنان‌که از امام صادق و کاظم علیهما السلام روایت شده (عریضی، بی‌تا: ۳۵۷؛ کوفی، ۱۴۱۰: ۲۸۲؛ کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۹۵)، روح مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (صادقی، ۱۴۳۴: ۲۰ / ۲۷۷)، محمد، چنان‌که از کعب الاحبار نقل شده (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷)، صلب پدر محمد صلی الله علیه و آله، عبدالله (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۲)، صدر مؤمن، چنان‌که از ابی بن کعب نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۶)، شکم مؤمن، چنان‌که از مجاهد و ابن عباس نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۷) و ... آمده است.

برخی از این تأویلهای، دارای دلیل معتبر و برخی از آنها نیز بدون سند معتبر بوده و قابل اعتنا نیستند. موارد ذکرشده، به‌عنوان مصداق‌هایی برای «مشکاه» هستند.

چیستی «مصباح»

مصباح، بر وزن «مفعال»، و اسم آلت، از ریشه صَبَحَ يَصْبِحُ وَ صَبَحَ يَصْبِحُ است. «مصباح» در لغت به معنای

سراج و چراغ که عبارت است از شعله آتشی که در قندیل دیده می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۴: ذیل واژه)، محل سراج (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۷۳ ذیل واژه)، ظرفی که برای روشنایی به کار برده می‌شود. (رازی، ۱۳۸۷: ۹۷۹ ذیل واژه) و سراج (جوهری، ۱۴۰۷: ۳۸۰ ذیل واژه) آمده است.

خلاصه آنکه مراد از «مصباح»، چراغ است، اما در مصداق و چگونگی آن، اختلاف است که اشکالی در مسئله پیش نمی‌آورد.

در تفاسیر نیز «مصباح» به معنای چراغ (سجستانی، ۱۹۹۳: ۳۳۴)، چراغ ضخیم روشن (زمخسری، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۳۴؛ آلوسی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۸۹)، فتیله، چنان‌که از مجاهد نقل شده (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۷۹)، نور و روشنایی، چنان‌که از ابی بن کعب نقل شده (رازی، بی‌تا: ۸ / ۲۵۹۶) و چیزی که فتیله در آن است و آن، همان قندیل است، چنان‌که از ابن زید نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۷) آمده است.

در تفاسیر نیز مراد از «مصباح» همان چراغ است و عبارات، دلالت بر همین مطلب داشته و گاهی، در مصداق، اشتباه صورت گرفته است.

از باب تأویل، «مصباح»، به معنای امام حسن علیه السلام، چنان‌که از امام صادق علیه السلام روایت شده (کلینی، ۳۶۳: ۱ / ۱۹۵)، علم، چنان‌که از امام باقر علیه السلام روایت شده (مفید، بی‌تا: ۲۷۸)، نور علم؛ یعنی نبوت، چنان‌که از امام صادق علیه السلام روایت شده (صدوق، ۱۳۷۹: ۱۵)، امام که با سن کم خودش، سخن به وحی می‌گوید، چنان‌که از امام باقر علیه السلام روایت شده (خصیبی، بی‌تا، ۳۶۰)، قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۲؛ صادقی، ۱۴۳۴: ۲۰ / ۲۷۷) چنان‌که از کعب الاحبار نقل شده (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷)، قرآن و ایمانی که در قلب مؤمن است، چنان‌که از ابی بن کعب نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۵) و قلب مؤمن، چنان‌که از مجاهد و ابن عباس نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۷) آمده است.

برخی از این تأویلاتی که از سوی اهل سنت ذکر شده، بدون مدرک معتبر بوده و قابل پذیرش نیست، اما برخی از مواردی که از سوی منابع شیعه ذکر شده، قابل پذیرش است. مواردی که ذکر شده، به‌عنوان مصداق برای «مصباح» است.

مفهوم شناسی «زجاجه»

«زجاجه»، واحد «زجاج» است و در قرآن، دو بار به کار رفته که در آیه نور است. «زجاجه» در لغت به معنای سراج و چراغ (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱ / ۳۴۱)، شیشه (فراهیدی، همان؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۷۸)، قندیل (فراء، ۱۴۲۳: ۳ / ۳۴۴) و قندیلی از شیشه شامی روشن (زمخسری، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۳۴) آمده است.

آنچه به نظر می‌رسد و از ظاهر آیه، قابل دریافت است، این است که «زجاجه» در داخل «مصباح» و

«مصباح» در داخل «مشکاه» است، بنابراین، مراد از «مشکاه»، چراغدان است که «مصباح»؛ یعنی چراغ در داخل آن است و دور مصباح نیز «زجاجه»؛ یعنی شیشه است و «مصباح» با فتیله‌ای که در داخل آن است، روشن می‌شود. گاهی، «مشکاه» را در داخل قندیل می‌گذارند.

از نظر تأویل، «زجاجه» به معنای قلب پیامبر اکرم ﷺ، (صادقی، ۱۴۳۴: ۲۰ / ۲۷۷) چنان که در روایتی از امام باقر ﷺ نقل شده (کوفی، ۱۴۱۰: ۲۸۱)، امیرمؤمنان ﷺ که علم پیامبر اکرم ﷺ در وی و نزد وی است، چنان که از امام باقر ﷺ نقل شده (مفید، بی‌تا: ۲۷۸، کوفی، ۱۴۱۰: ۲۸۲)، امام حسین ﷺ، چنان که از امام صادق ﷺ نقل شده (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۹۵)، محمد ﷺ (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۲)، اسماعیل ﷺ، چنان که به‌عنوان یک قولی، نقل شده (مصری، ۱۴۲۴: ۱۲ / ۲۵) و قلب مؤمن، چنان که از ابی بن کعب نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۵) آمده است. مواردی که به‌عنوان تأویل ذکر شده، متفاوت بوده و به‌عنوان مصداق برای «زجاجه» ذکر شده است، البته برخی از آن‌ها، دارای سند معتبر نیستند.

معنایابی «کوکب دری»

مراد از «کوکب»، ستاره است (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۳ / ۱۶۰۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۵۹؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۶: ۳۲۱ / ۴؛ جرجانی، ۱۳۶۰: ۷۸) و معنای ستاره نیز روشن است.

اما واژه «دری» به چند صورت خوانده شده است، اما آنچه در مصحف کنونی، ثبت شده است، «دری» با ضم دال و تشدید راء و بدون همزه است. در مورد «کوکب دری»، معانی گوناگونی ذکر شده است:

۱. از ستارگان بزرگ دارای نور فراوان که در آسمان معدود است. (طباطبایی، ۱۴۲۲: ۱۵ / ۱۲۲)
۲. ستاره‌ای نوردهنده و یکی از ستارگان پنج‌گانه زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد. (مصری، ۱۴۲۴: ۱۹ / ۱۲)

۳. از ستارگان مشهور در روشنایی و نمایان شدن است. (طبرسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۴۸)

۴. ستاره زهره (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۲؛ بیضاوی، ۱۴۲۱: ۲ / ۴۹۸)، چنان که از ضحاک نقل شد. (قنوجی، ۱۴۲۱: ۴ / ۵۰۶)

به نظر می‌رسد که معنای مناسب با آیه، ستاره بسیار روشن و دارای نور فراوان و بی‌همتا است.

از لحاظ تأویل، «کوکب دری» به معنای صدر پیامبر، چنان که از کعب الأحبار نقل شده (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۷) و محمد (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۲) چنان که از ابن عمر نقل شده (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۸) آمده است.

علت ذکر فراز «کأنها کوکب دری» در آیه، این است که می‌خواهد، شدت و فراوانی روشنایی چراغ را برساند، پس این عبارت، برای مبالغه نور چراغ و چراغدان است.

چیستی مرجع ضمیر «یوقد»

درباره مرجع ضمیر فعل «یوقد»، دیدگاه‌هایی وجود دارد:

۱. ضمیر به «مصباح» یا «زجاجه» برمی‌گردد که در صورت دوم، مقصود، «یوقد مصباح زجاجه» است. (مصری، ۱۴۲۴: ۱۲ / ۱۹)

۲. ضمیر به کوکب رجوع می‌کند. (مصطفوی، ۱۳۷۱: ۱۲ / ۲۹۰)

۳. ضمیر به «مصباح» برمی‌گردد (زمخشری، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۳۵) چنان‌که از فراء نقل شد. (طوسی، بی‌تا: ۴۳۶ / ۷)

ظاهر سیاق آیه و ظاهر «یوقد» که با «یاء» آمده این است که ضمیر به «مصباح» برمی‌گردد. احتمال هم می‌رود که به «مشکاه» برگردد. در هر صورت، چه به «مشکاه» و چه به «مصباح» برگردد، در معنا خللی وارد نمی‌شود، اما اینکه ضمیر به «کوکب» برگردد، به‌طور کامل، مردود است؛ زیرا «کأنها کوکب دري» یا جمله معترضه تفسیریه و یا وصف بوده و اصل جمله، همان «مشکاه» یا «مصباح» است و تمرکز و خبردهی بر روی این دو است.

مرادیابی «شجره»

مراد ظاهری از «شجره» در آیه، درخت است که منظور از درخت، مشخص است، اما به لحاظ تأویل، «شجره»، به‌معنای ابراهیم پیامبر علیه السلام، (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۲) چنان‌که از امام صادق علیه السلام (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۹۵؛ کوفی، ۱۴۱۰: ۲۸۲) و ابن عمر نقل شده (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۸)، امیرمؤمنان علیه السلام، چنان‌که از امام صادق علیه السلام روایت شده (صدوق، ۱۳۷۹: ۱۵، ۱۳۵۷: ۱۵۸)، محاسن و طاعت ابراهیم علیه السلام نسبت به پروردگارش (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۲) و جانب خدا (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۷۱) آمده است. این موارد، جزو تأویلات آیه به حساب می‌آیند که در صورت معتبر بودن روایت، می‌توان به صحت آن، اذعان کرد، اما این، به اصل معنا آسیبی نمی‌زند؛ زیرا موارد ذکر شده جزو تأویلات کلمه شمرده می‌شوند.

چرا درخت زیتون؟

درباره اینکه چرا در آیه، از میان این همه درخت موجود در جهان، درخت زیتون ذکر شده، نظراتی ذکر شده است. ۱. در آن، انواع منافع است؛ چرا که از روغنش، برای روشنایی و مالیدن، دباغی کردن و پختن استفاده می‌کنند و از هیزم و تفاله‌اش برای روشن کردن و از خاکسترش برای شستشوی ابریشم استفاده می‌شود و برای استخراج روغنش، به فشار احتیاجی نیست. (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۸۰)

۲. روغنش، صافترین و روشن‌ترین است، چنان‌که به‌عنوان یک قولی، نقل شده است. (همان)
 ۳. اولین درختی است که در دنیا بعد از طوفان نوح روییده است و منبت آن، منبت پیامبران است، چنان‌که به‌عنوان یک قولی، نقل شد. (همان)
 ۴. هفتاد پیامبر از جمله ابراهیم علیه السلام در آن برکت یافتند، چنان‌که به‌عنوان یک قولی، نقل شد. (همان)
 ۵. در زمان نزول قرآن، روغن زیتون، صاف‌ترین نور به حساب می‌آمد، علاوه بر اینکه درخت قدسی و مبارک در وادی مقدس طور است و خدا در آیه «وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدَّهْنِ وَصَيْغُ لِلْأَكْلِينَ» (مؤمنون / ۲۰) به آن اشاره فرموده است و نیز درختی است که از همه اجزایش استفاده می‌شود؛ از روغن، چوب و میوه‌اش و هم به‌عنوان نور، غذا و شفاء. (صادقی، ۱۴۳۴: ۲۰ / ۲۷۶)
 ۶. نور روغن زیتون، صاف‌ترین نوری بود که مخاطبان آن را می‌شناختند و همچنین سایه مقدسی که درخت مبارک آن را دریافت می‌کرد، سایه وادی مقدس در طور بود و این، نزدیک‌ترین رویش‌گاه زیتون به جزیره العرب است و در قرآن به آن درخت و سایه اطرافش اشاره کرده و فرمود: «وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدَّهْنِ وَصَيْغُ لِلْأَكْلِينَ» (مؤمنون / ۲۰) و همچنین این درختی است که از همه آن چه در آن است، استفاده می‌شود. (سیوطی، ۱۳۸۶: ۱۸ / ۱۰۵)
- ظاهر این است که روغن زیتون، در زمان نزول آیه نور، جزو صافترین روغن‌ها بوده و از لحاظ سوختن و نوردادن بالا، از جمله بهترین روغن‌ها به حساب می‌آمد و آیه نیز در صدد این است که بگوید: چراغی که در تمثیل آورده، با روغنی روشن می‌شود که بهترین و صافترین روغن بوده و به بهترین صورت سوخته و بالاترین روشنایی را دارد.

چرایی مبارک بودن زیتون

- «مبارکه» بر وزن «مفاعله» بر استمرار برکت دلالت دارد و این، فضل، خیر و فیض است و کلمه در آیه، دلالت بر زیادی بسط و کثرت افاضه و تجلی دارد. (مصطفوی، ۱۳۷۱: ۱۲ / ۲۹۰)
- درباره این که چرا درخت زیتون با وصف «مبارک» آمده است، نظراتی ذکر شده است:
۱. از اول تا آخرش، از ورقش گرفته می‌شود، چنان‌که به‌عنوان یک قولی، نقل شد. (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۸)
 ۲. مراد، درخت زیتون شامی است و زیتون شام، با برکت‌تر از همه است، چنان‌که به‌عنوان یک قولی، نقل شده است. (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۸)
 ۳. منفعتهای درخت زیتون زیاد است. (زمخشری، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۳۵)
 ۴. در زمینی می‌روید که برای جهانیان در آن برکت قرار داده شد. (همان)

۵. هفتاد پیامبر، از جمله ابراهیم علیه السلام در آن برکت یافتند، چنان که به عنوان یک قولی، نقل شده است. (همان)
خلاصه آنکه درخت زیتون، از جوانب گوناگون، برکت داشته و مبارک بودن آن، هم جنبه معنوی دارد؛
چرا که هفتاد پیامبر از جمله ابراهیم پیامبر علیه السلام از آن استفاده بهینه برده‌اند و هم جنبه مادی دارد؛ چرا که
منافع آن، نسبت به منافع درختان دیگر بسیار زیاد است.

مراد از «لاشرقیه و لا غربیه»

درباره مراد از «لاشرقیه و لاغربیه» نظراتی ذکر شده است:

۱. زیتون، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب که تنها یک سمت
آن، آفتاب ببیند و در نتیجه میوه آن، نمی‌رسیده و نیمی نارس و روغن آن، ناصاف گردد. (مکارم شیرازی،
۱۳۷۸: ۱۴ / ۵۱۰)

۲. مانند دیگر درختان خارجی، منتسب به جهت شرق یا غرب نیست و محدود و مقید تحت قیود
جسمانی نیست، تا محکوم به حکم و محدود به حدود و مضطر در جلوات و ظهورات آنها باشد. (مصطفوی،
۱۳۷۱: ۱۲ / ۲۹۰)

در رد این معنا، گفته شده است که این معنا از سیاق آیه، فهمیده نمی‌شود. (طباطبایی، ۱۴۲۲: ۱۵ / ۱۲۴)
۳. در جانب شرق و جانب غرب نرویده است تا اینکه خورشید بر یک طرف آن در روز بتابد و در طرف
دیگر سایه باشد و میوه‌اش نارسیده شود و روغنی که از آن می‌گیرند، صاف نبوده و برای روشنایی مرغوب
نباشد، بلکه به طور دائم، در طول روز از خورشید، بهره‌اش را می‌گیرد و روغنش به دلیل کمال رسیدن
میوه‌اش، مرغوب است، دلیل بر این معنا فراز «یکاد زیتها یضیء و لولم تمسسه نار» است؛ زیرا ظاهر سیاق،
این است که مراد از آن، صاف بودن روغن و کمال آمادگی‌اش برای روشن شدن است و این، متفرع بر دو
وصف: شرقی نبودن و غربی نبودن است. (همان)

۴. محل رویش آن، شام است؛ چرا که بهترین زیتون‌ها، در شام می‌رویند و شام، میان مشرق و مغرب
است. (طبرسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۴۸)

۵. مانند روغن این دنیا نیست و گرنه اگر در زمین بود، یا شرقی و یا غربی بود، چنان که حسن (طوسی،
بی‌تا: ۷ / ۴۳۸؛ طبرسی، ۱۳۸۸: ۴ / ۱۸۲) و دیگران (سیوطی، ۱۳۸۶: ۱۸ / ۱۰۵) آن را انتخاب کرده‌اند.

۶. از درخت شرق و درخت غرب نیست؛ زیرا آنچه به یکی از این دو جهت اختصاص داشته باشد، روغن کم و
دارای نور ضعیفی است، بلکه از درخت شام است که میان شرق و غرب است. (زمخشری، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۳۵)
چنان که این نظر از ابن زید نقل شد. (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۸۰)

در رد این معنا، گفته شده که این از سیاق آیه، فهمیده نمی‌شود. (همان)

۷. همیشه در جایی که خورشید به آن نخورد نیست و همچنین دائم در برابر خورشید که سایه به آن نخورد، نیست، بلکه هم خورشید و هم سایه به آن می‌خورد و از هر دو امر استفاده می‌کند، چنان‌که از سدی (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۸۰) و ابن عباس در روایتی از وی (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۸) نقل شده است.

۸. هم شرقی و هم غربی است و شرق و غرب به آن می‌خورد، چنان‌که گفته می‌شود: فلان چیز، نه سیاه است و نه سفید و نه شیرین است و نه ترش و فلان چیز، مانند خنثی است، نه مذکر است و نه مؤنث، یعنی همه آنها است. (مازندرانی، ۱۴۲۹: ۵ / ۸۳)

۹. نه به‌طور کامل، شرقی و به‌طور کامل، غربی است، بلکه هم شرقی و هم غربی است و آن از بهترین درختان است که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، چنان‌که از مبرد و ثعلب نقل شده (مازندرانی، ۱۴۲۹: ۵ / ۸۴) همان‌طور که گفته می‌شود، فلانی نه مسافر است و نه مقیم، هنگامی که هم مسافرت می‌کند و هم مقیم است، در این صورت، روغن درخت، در نهایت صفاء است و مقصود، تمثیل اکمل و اتم است. (رازی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۳۸)

۱۰. سایه شرق و غرب بر آن نیست و دائم در برابر خورشید است و سایه کوه و درخت و غار بر روی آن نیست و زرد رنگ است، چنان‌که از ابن عباس، کلبی، عکرمه و قتاده نقل شده (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۸۰؛ طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۸) و برخی دیگر از مفسران هم آن را انتخاب نموده‌اند. (آلوسی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۹۱؛ بیضاوی، ۱۴۲۱: ۲ / ۴۹۸)

۱۱. در جایی است که چیزی مانع تاییدن خورشید بر آن، هنگام طلوع و غروب نمی‌شود، چنان‌که از عکرمه نقل شده است. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۷۰)

۱۲. وسط دریا است، چنان‌که از ابن عباس نقل شده است. (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۸)

برای این معنا، دلیل معتبر یافت نشده است و همچنین هیچ ارتباطی با سیاق، مفهوم و هدف آیه ندارد.

۱۳. مکی است؛ زیرا مکه وسط دنیا است و شرق و غرب نیست، چنان‌که از ضحاک نقل شده است. (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۸۱)

۱۴. روغن در وسط درخت است و خورشید، هنگام طلوع و غروب به آن می‌رسد و این بهترین روغن است، چنان‌که از ابن عباس نقل شده است. (قنوجی، ۱۴۲۱: ۴ / ۵۰۸)

۱۵. خورشید مشرق و مغرب بدان نخورده است، چنان‌که از کعب الأحبار نقل شده است. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۵)

۱۶. در شکاف کوه است و نور خورشید، هنگام طلوع و غروب، به آن می‌خورد، چنان‌که از مجاهد و ابن عباس نقل شده است. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۷۰)

در مورد «لا شرقیه ولا غربیه» از امام باقر و صادق علیهما السلام آمده که مراد، این است که یهودی و نصرانی نیست. (کوفی، ۱۴۱۰: ۲۸۱؛ کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۹۵؛ صدوق، ۱۳۷۹: ۱۵)

برای بسیاری از تفاسیری که ذکر شده، هیچ دلیل معتبری وجود ندارد و برخی از آنها با سیاق آیه هماهنگ نیستند و برخی از آنها بسیار از ذهن دور است. بهترین تفسیر برای این عبارت، آن است که این درخت، در جایی قرار دارد که نه به طور کامل، شرقی و نه به طور کامل، غربی است، بلکه هم شرقی و هم غربی است و آفتاب خورشید به طور کامل در طول روز به آن می‌خورد و چنین زیتونی، دارای کیفیت بالایی است و در نوردهی، بی نظیر است.

یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار

معنای ظاهری فراز «یکاد زیتها یضیء» روشن است و آن عبارت است از اینکه نزدیک است روغن چراغ روشن شود، اگرچه آتش به آن نرسد و این، حکایت از مبالغه در روشنایی نور چراغ دارد.

عبارت «ولو لم تمسسه نار» اشاره به این نکته دارد که نور چراغ در چراغدان، به گونه‌ای فروزان است که امکان دارد بدون وجود آتش هم روشن شود. این، یک نوع از مبالغه است که در سخنان بشر هم رایج است؛ یعنی چراغ، برای روشنایی، احتیاج به چیز دیگری ندارد و خود به خود، روشن است و نور را غیر خود نمی‌گیرد، چنان‌که اوصاف خدای متعال این‌گونه است. خدا نورش را از غیر خود نمی‌گیرد، بلکه این خداست که به همه نور می‌دهد.

بسط و تجلی نور، محدود به هیچ قید و حدی نیست، حتی نسبت به احتیاج به آتش و حرارت، تا اشتغال صورت گیرد، مانند نورهای مادی، پس ماده نور در درخت است و مبدأش، روغن موجود در خود درخت به طور ذاتی است و این، موجب روشنایی می‌شود تا زمانی که درخت، موجود است، بدون احتیاج به روغن خارجی. پس حرارت و روغن در درخت، ذاتی ثابت هستند. تعبیر به صیغه مضارع «یکاد یضیء» دلالت بر استمرار دارد. افزون بر اینکه عدم حاجت در بسط نور به حرارت و حرکت و تموج، دلالت بر اختیار و قدرت مطلق، بدون توقف بر هیچ چیز دیگر می‌کند.

کلمه «لو» در این‌گونه موارد، برای بیان انتفاء چیزی به‌خاطر انتفاء غیرش در زمان گذشته نیست، بنابراین، جوابی که حذف شده، به دلیل اعتماد بر دلالت ما قبلش بر آن، ملاحظه قصدی نمی‌شود، مگر هنگام قصد بیان اعراب بنابر قواعد صناعی، بلکه این کلمه، برای بیان تحقق آنچه کلام سابق افاده کرده، ذکر شده که حکم موجب یا منفی در هر حال است که از احوال مقارن آن به‌صورت اجمالی با ادخال کلمه «لو» بر دورترین حالات از آن، فرض شده است.

در مورد مراد از «یکاد یضیء زیتها یضیء»، چندین تأویل ذکر شده است:

۱. نزدیک است که عالم از آل محمد علیهم السلام، به علم سخن بگوید قبل از این که سؤال شود، چنان که از امام باقر علیه السلام نقل شده است. (صدوق، ۱۳۵۷: ۱۵۸)
 ۲. علم در مورد تو سخن بگوید پیش از اینکه شخص به آن سخن بگوید، همان گونه که از امام باقر علیه السلام نقل شده است. (کوفی، ۱۴۱۰: ۲۸۲)
 ۳. نزدیک است علم منفجر شود، چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده است. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۹۵)
 ۴. نزدیک است علم از دهان عالم از آل محمد علیهم السلام خارج شود قبل از اینکه به آن نطق کند، همچنان که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. (صدوق، ۱۳۷۹: ۱۵)
 ۵. نزدیک است محاسن محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود، پیش از اینکه به آن حضرت وحی شود، چنان که به عنوان یک قولی، ذکر شده است. (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۸۱)
 ۶. برای مردم، روشن می شود، اگرچه نگوید پیامبر است. (طوسی، بی تا: ۷ / ۴۳۷)
 ۷. نزدیک است محمد صلی الله علیه و آله برای مردم بیان کند، اگرچه نگوید که پیامبر است، چنان که از کعب الأحبار نقل شده است. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۵)
 ۸. حجج خدا بر مخلوقاتش، روشن است، حتی در صورتی که قرآن را برای زیادی بیان و وضوح نمی فرستاد. (طبری، همان: ۱۷۱)
- از مجموع این مواردی که به عنوان تأویل ذکر شده، این نکته به دست می آید که مراد از نوردهی، علم افروزی و سخن به علم گفتن است.

مراد از «نور علی نور»

درباره مراد از «نور علی نور» نظراتی ذکر شده است:

۱. نور هدایت به سمت توحیدی بر نور هدایت به بیانی که از جانبش آورده است، چنان که به عنوان یک قولی، نقل شد. (طوسی، بی تا: ۷ / ۴۳۸)
۲. خبر است برای مبتدای محذوف که ضمیری است که به نور زجاجه که از سیاق فهمیده می شود، برمی گردد و معنا این می شود: نور زجاجه ذکر شده، نور عظیم بر نور در کمال روشنایی و نوردادن است. (طباطبایی، ۱۴۲۲: ۱۵ / ۱۲۴)
۳. خبر دوم برای «کأنها کوكب دري» است؛ یعنی زجاجه، مانند کوكب متألؤل و نور بر نور است. زجاجه، نور فوق نور مصباح است و بر آن است و نور مصباح، نور منبسط است و آن، نور آسمانها و زمین است و آن،

در نور زجاجه، واقع است و آن، عالم ارواح و عقول فانی است. (مصطفوی، ۱۳۷۱: ۱۲ / ۲۹۱)

۴. مراد، تضاعف و تعدد نور است؛ چرا که نور متضاعف است، بدون اینکه تضاعفش را محدود و مشخص کند، همچنین نور شعله‌ور از مصباح، نسبتی است به مصباح به صورت اصالت و حقیقت و نسبتی است به زجاجه‌ای که بر نور است به صورت استعاره و مجاز و نور، با تغایر نسبت، تغییر می‌کند و با تعدد نسبت، تعدد پیدا می‌کند، اگرچه به حسب حقیقت، نور برای مصباح و زجاجه است. پس برای زجاجه از نظر تعدد نسبت‌ها، نوری است غیر از نور مصباح و قائم به آن است و از آن استمداد می‌جوید. این اعتبار در ممثل له و مشبه له، نیز جاری است؛ زیرا نور ایمان و معرفت، نور مستعار تابنده بر قلوب مؤمنین و اقتباس شده از نور خدا و قائم به وی و استمدادگیرنده از وی است. (طباطبایی، همان: ۱۲۵ - ۱۲۴)

۵. روشنایی آتش بر روشنایی نور، بر روشنایی روغن، بر روشنایی مصباح، بر روشنایی زجاجه، همان‌گونه که از «مجاهد» نقل شده است. (طوسی، همان؛ طبرسی، همان: ۳۸۳؛ طبری، همان)

۶. بعضی، بعض دیگر را نور می‌دهد، چنان‌که از زید بن اسلم نقل شد. (طبری، همان؛ طوسی، همان)

۷. مراد، ترادف و اجتماع نورها است. (رازی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۳۸)

۸. مراد، تضاعف نوری است که «مشکاه» و «زجاجه» و «مصباح» و روغن در آن همبازی می‌کنند.

(زمخشری، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۳۵؛ بیضاوی، ۱۴۲۱: ۲ / ۴۹۸)

۹. نور مصباح، به نور زجاجه و نور روغن اضافه شده و نور بر نور شده است و این نورها در مشکات، با هم جمع شده و مانند نورانی‌ترین چیز شده‌اند. براهین خدا هم این‌گونه هستند که برهان بعد از برهان و تنبیه بعد از تنبیه است مانند ارسال رسولان و انزال کتاب‌ها و مواعظ متکرر برای کسی که در او عقل عبرت‌گیرنده وجود دارد. (قرطبی، ۱۴۳۳: ۶ / ۲۳۶)

۱۰. قرآن، نوری از جانب خداوند، طبق حجج و بیانی است که برای مردم پیش از انزال قرآن، فرستاده

است. (طبری، همان)

به نظر می‌رسد که دیدگاه بهتر که مطابق با سیاق آیه است، این است که مقصود، تضاعف، ترادف و تعدد نورهای حاصل از مشکاه، مصباح، زجاجه و روغن زیتون است.

به لحاظ تأویل، «نور علی نور» به معنای امامی مؤید با نور علم و حکمت پشت امام از آل محمد علیهم‌السلام، چنان‌که در روایتی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده (صدوق، ۱۳۵۷: ۱۵۸)، امامی از فاطمه علیها‌السلام بعد از امام، چنان‌که در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۹۵)، امامی بعد از امام، چنان‌که از امام صادق و کاظم علیهما‌السلام نقل شده (صدوق، همان؛ عریضی، بی‌تا: ۳۱۶)، پیامبری از نسل پیامبر، چنان‌که از محمد بن کعب نقل شده (طبرسی، ۱۴۲۶: ۷ / ۳۸۱)، قرآن، نور با دیگر ادله قبلش است و به وسیله قرآن، نوری بر نوری دیگر

افزوده شده، چنان‌که از حسن و ابن زید نقل شده (طبرسی، همان)، نور محمد ﷺ بر نور ابراهیم ﷺ (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۲)، ایمان مؤمن و عملش، چنان‌که از ابن عباس نقل شده (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۶۷) و مؤمن در پنج نور تقلب دارد، کلامش نور، عملش نور، مدخلش نور، مخرجش نور و مصیرش به نور در روز قیامت در بهشت است، چنان‌که از اُبی بن کعب نقل شده (طبری، همان: ۱۶۵) آمده است. برخی از این تأویل‌ها، دارای سند معتبر نبوده؛ برخلاف برخی دیگر که می‌توان به آنها اعتماد کرد و به‌عنوان مصداق ذکر شده است.

مقصود از «لنوره» در «یهدی الله لنوره من یشاء»

پیرامون مقصود از «نور» در تعبیر «یهدی الله لنوره من یشاء» نظراتی ذکر شده است:

۱. دین خدا و ایمان (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۸؛ طبرسی، همان، ۳۸۳؛ مازندرانی، ۱۴۲۹: ۲ / ۶۷)
 ۲. نبوت و ولایت الهی، چنان‌که به‌عنوان یک قولی، نقل شده است. (طبرسی، همان: ۳۸۳)
 ۳. نبوت، چنان‌که به‌عنوان یک قولی، نقل شده است. (طوسی، همان؛ مازندرانی، همان)
 ۴. هدایت الهی (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۴ / ۵۱۲)
 ۵. مراد این است «یحکم بایمانه لمن یشاء ممن آمن به» چنان‌که به‌عنوان یک قولی، نقل شده است. (طوسی، همان؛ مازندرانی، همان)
 ۶. سیر به عوالم ارواح و عقول فانی و رسیدن به مرتبه فناء، تا اینکه نور را درک کند و حقیقتش را مشاهده نماید و از آن، نور بگیرد، تنها با توفیق خدا و تأیید و هدایت وی است. مشیت خدا، برحسب اقتضاء و استعداد محل است. (مصطفوی، ۱۳۷۱: ۱۲ / ۲۹۲ - ۲۹۱)
 ۷. خدا، مثل‌ها را برای کسانی که فکر در آنها کرد و از آنها عبرت می‌گیرند، می‌زند. (طوسی، همان)
 ۸. نور معرفت و دین اسلام و نور بصیرت است. (قنوجی، ۱۴۲۹: ۴ / ۵۰۹؛ مصری، ۱۴۲۴: ۱۲ / ۱۹)
 ۹. مراد از نور، قرآن بوده و مقصود، پیروی از قرآن است. (طبری، همان: ۱۷۱)
- مراد از هدایت در اینجا، هدایت خاص است که رساننده به مطلوب به‌طور حتم به آن نور مضاعف و دارای شأن بزرگ است و اظهار آن در مقام اضممار، برای زیادی تقریرش و تأکید بر فخامت ذاتی‌اش با فخامت نسبی ناشی از اضافه نور به ضمیری که به خدا بر می‌گردد، است. در جایگاه تأویل آیه، چند دیدگاه ذکر شده است:

۱. در روایتی از امام صادق ﷺ آمده مراد «یهدی الله للأئمه من یشاء» است. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۱۹۵)
۲. ضمیر «نوره» در «یهدی الله لنوره» به محمد ﷺ برمی‌گردد. (ماتریدی، ۱۴۲۵: ۳ / ۴۶۶)

آنچه در جایگاه تأویل آیه از سوی اهل سنت ذکر شده است، بدون دلیل معتبر بوده و نمی‌توان به آنها استناد نمود.

مراد از «من یشاء» در «یهدی الله لنوره من یشاء»

مراد از «من یشاء» به قرینه سیاق، کسانی هستند که در آیه ۳۷ «رجال لاتلهیهم تجاره ولا بیع عن ذکر الله» ذکر شده‌اند، پس مراد از «من یشاء»، مؤمنان با وصف کمال ایمانشان است، بنابراین، معنا این می‌شود خدا تنها متلبسین به کمال ایمان را به نورش هدایت می‌کند، نه متلبسین به کفر که در آیه ۳۹ به‌خاطر مشیتش ذکر می‌کند معنا این نیست که خدا، برخی از افراد بدون برخی دیگر را با مشیت و خواستش، به نورش هدایت می‌کند تا این که در تتمیمش، احتیاج به گفتن این جمله باشد که خدا، تنها هدایت را می‌خواهد، زمانی که محل نسبت به هدایت به‌وسیله حسن سریره و سیرت، مستعد باشد و این تنها به اهل ایمان، نه اهل کفر اختصاص دارد. دلیل این نکته، فراز «والله ملک السماوات والأرض» در آیه ۴۲ است که بعد از این آیه می‌آید. برخی گفته‌اند: مراد کسانی است که قلوب خود را برای نور باز کرده‌اند و خدا را می‌بینند. (سیوطی، ۱۳۸۶: ۱۸ / ۱۰۶) ولی با توجه به سیاق آیات، معنای پیشین، بهتر از این معنا است.

منظور از «الناس» در «یضرب الله الأمثال للناس»

درباره مراد از «الناس» در فراز «یضرب الله الأمثال للناس»، دیدگاه‌هایی ذکر شده که کسانی که در امثال خدا فکر کرده و عبرت می‌گیرند (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۴۳۸) و مکلفین از مردم؛ یعنی پیامبر و کسانی که به‌سوی آنها مبعوث شده (رازی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۳۹) از جمله آنها است. آنچه سیاق آیه اقتضا کرده و مقتضای رسالت قرآن است، آن است که مراد از «الناس» در آیه، همه مردم هستند و خدا این مثال‌ها را برای همه مردم می‌زند تا مطلب برای همه روشن شود.

علت ذکر «و الله بكل شیء علیم»

به‌طور معمول، در آوردن اوصاف خدا در پایان آیات و پس از ذکر یک مطلبی، یک هدفی نهفته است. خدا در پایان آیه نور نیز، صفت «علم» خودش را ذکر نموده است. پیرامون مراد از فراز «والله بكل شیء علیم» و علت ذکر آن در آیه، مهم‌ترین دیدگاه‌ها، عبارت است از:

۱. جمله «والله بكل شیء علیم»، وعید برای کسی است که عبرت نمی‌گیرد و در امثال خدا، تفکر و در ادله خدا نظر نمی‌کند تا وضوح ادله و دوری آنها از شبهات را بشناسد. (رازی، همان)

۲. وعد و وعید برای کسی است که در امثال، تدبیر کند. (بیضاوی، ۱۴۲۱: ۲ / ۴۹۹)
۳. مراد این است که خدا، عالم به مثال زدن و غیر آن است. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۸ / ۱۷۱)
- بنابر سیاق آیه، از آن جایی که خدا، در آیه فرمود که برای بشر، مثال‌هایی می‌زند، پس از آن، فراز «والله بكل شیء علیم» را ذکر کرده تا بفرماید: او در مثال زدن، عالم و دانا است و می‌داند که چه بگوید و هر حرفی را نمی‌زند، بلکه سخن سنجیده و درست می‌زند.

نتیجه

آیه نور، به شکل تمثیل، بیان شده و از آیات بسیار مشکل است. برای نور، معانی گوناگونی ذکر شده، از جمله روشنایی، روشن کننده، هدایت کننده، زینت دهنده، مدبر و صاحب نور که امکان دارد گفته شود: همه این معانی درست بوده و معنای اصلی، همان روشنایی است که معانی دیگر با آن مرتبط هستند. خدا در این آیه، نورش را به نور چراغ چراغانی که با یک حباب صاف دربرگرفته شده، تشبیه کرده است. فرازهای «كأنها كوكب دري»، «يوقد من شجرة مباركة لا شرقية ولا غربية»، «يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار» و «نور علي نور» برای نشان دادن شدت روشنایی آن چراغ و چراغدان است. تأویل‌هایی که برای این آیه، از سوی اهل سنت ذکر شده، مستند به دلیل معتبر نبوده و خالی از تحقیق است، اما برخی از تأویل‌هایی که از سوی شیعه ذکر شده، متکی بر دلیل معتبر بوده و قابل پذیرش است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۲۰ ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت، دار إحياء التراث العربی و مؤسسه التاريخ العربی.
- بیضاوی، عبدالله، ۱۴۲۱ ق، *أنوار التنزیل*، بیروت، دار الرشید و مؤسسه الإیمان.
- تونسلی، محمد طاهر، ۱۴۲۰ ق، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی.
- جرجانی، علی، ۱۳۶۰، *ترجمان القرآن*، تهران، بنیاد قرآن، چ دوم.
- جوهری، اسماعیل، ۱۴۰۷ ق، *الصحاح*، بیروت، دار العلم، چ چهارم.
- خصیبی، حسین، بی تا، *الهدایه الکبری*، قم، بلاغ.
- رازی، احمد، ۱۳۸۷، *ترتیب مقایس اللغه*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- رازی، عبدالرحمن، بی تا، *التفسیر بالمأثور*، بیروت، المكتبة العصرية.
- رازی، فخر الدین محمد بن عمر، ۱۴۱۵ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار الفکر.
- راغب اصفهانی، حسین، ۱۴۱۲ ق، *مفردات*، بیروت و دمشق، دار القلم و الدار الشامیه.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۱۵ ق، *الکشاف*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- سجستانی، محمد، ۱۹۹۳ م، *غریب القرآن*، دمشق، دار طلاس.
- سید قطب، ۱۳۸۶ ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چ پنجم.
- شوکانی، محمد بن عمر، ۱۴۲۸ ق، *فتح القدر*، بیروت، دار المعرفه.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۴۳۴ ق، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة*، قم و بیروت، دارشکرانه و الأمیره.
- صدوق، محمد بن حسن، ۱۳۵۷، *التوحید*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۳۷۹، *معانی الأخبار*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ*، تهران، علمی، چ دوم.
- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۲۲ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه اعلمی، دوم.
- طبرسی، احمد بن علی، بی تا، *الإحتجاج علی اهل اللجاج*، قم، نشر مرتضی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۵ ق، *جوامع الجامع*، بیروت، دار الأضواء.
- _____، ۱۴۲۶ ق، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، دار الأسوه.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۲۱ ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار الفکر.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- عریضی، علی، بی تا، *مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها*، قم، مؤسسه آل البيت ﷺ.
- فراء، حسین، ۱۴۲۳ ق، *معالم التنزیل*، بیروت، دار المعرفه، چ پنجم.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۴ ق، *ترتیب کتاب العین*، قم، اسوه.
- فیروزآبادی، محمد، ۱۴۱۶ ق، *بصائر ذوی التمییز*، قاهره، لجنه إحياء التراث الإسلامی، چ سوم.
- فیومی، احمد، ۱۴۰۵ ق، *المصباح المنیر*، قم، دار الهجره.
- قرطبی، محمد، ۱۴۳۳ ق، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، دار الکتب العربی.
- قنوجی، صدیق، ۱۴۲۹ ق، *فتح البیان*، بیروت، دار الکتب العربی.

- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چ پنجم.
- کوفی، فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰ ق، تفسیر فرات کوفی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مازندرانی، محمد، ۱۴۲۹ ق، مشابه القرآن، نجف، منتدی النشر، بیروت، مؤسسه العارف.
- ماوردی، علی، بی تا، النکت و العیون، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مصری، طنطاوی، ۱۴۲۴ ق، الجواهر، بیروت، دار الفکر.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۷۱، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مفید، محمد بن عمر، بی تا، الاختصاص، قم، بی تا.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۸، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب العلمیه، چ هفدهم.

